

دکتر محمد یگانه آرانی

فرانکفورت - آلمان

ما و فلسفه

ادبیات ایران نقش دلقک و خنده آوران را در جرات بصدقت کشف نکرد. با اینکه خود عطار بخنده آوری برخ اسود اشاره میکند ، ولی این اندیشه

نضجی نگرفت. لطف ما را او بهر روزی سه بار می بخشداند چو گلبرگ بهار لطف ما را خنده از گفتار اوست کارتو (موسی) این نیست ، لیکن کار اوست عبید زاکانی با خنده آوری ابتدائی کرد. عامه نیز در شخصی مثل ملا نصرالدین قدرت صداقت فکاهیات را نشان دادند ولی شاعر یا نویسندہ ای بلند مایه که اثری ابدی هم طراز با شاهنامه یا گاستان و بوستان و خمسه یا مثنوی بگذارد، پیدا نشد.

ایرانی با همه متلک گوئیها و لطیفه گوئیها رابطه عمیقی باغم دارد ، با آنکه استادار جمند جمال زاده در ایران مجدد آنقش خنده آور بودن صداقت رایافت و لیکن صادق هدایت چون همردیف دیوانگان مغموم حقیقتگوی گذشته است ، ارزش بیشتری بسافته و طبقه جوان بسا فراموش کردن نقش (خنده آور) باز از این دامنه ناگسترده و نامکشوف ادبیات ما دور میشود . حتی جمال زاده (در دارالمجانین) بدون نقش دیوانه شدن (خود را بدیوانگی زدن خنده آورنده)

نمی‌تواند صداقت خود را تأمین کند و نقشی را که به صادق هدایت در این داستان داده، چندان انفاقی نیست. این دو دیوانه باهم خیلی تفاوت دارند. (کتابی مفصل درباره نقش‌خنده در معرفت انسانی نوشته‌ام که بزودی منتشر خواهد شد) آیا يك همراهِ خود را بدیوانگی زدن یا دلگش شدن، شهید شدن در راه صداقت نیست؟

هیچیک از دیوانگان و خنده‌آوران چنین امتیاز با افتخاری برای خود نخواست است. بایستی کرم شد و با حوصله و استقامت، ریشه‌های آن درخت را

امید، همراه‌کننده و راهنما

امید، بزرگترین دشمن معرفت و بزرگترین دوست جستجوی حقیقت است. کیست که بهتر از امید بتواند چشم ما را به بندد؟ تاریخ فریبندگی، تاریخ امید دهندگان و امیدواران است. کیست که بهتر از امید بتواند ما را جوینده حقیقت نگاه دارد و سرگردانی ابدی جستجو را شیرین کند؟ اگر امید مستمر بر یافتن حقیقت نباشد، انسان پشت پا به حقیقت می‌زند.

بدون امید، حقیقتی نیست و با امید راه معرفت بسته است.

بر بهشت نوشته‌اند: بایست به حقیقت امیدوار بود.

بر دوزخ نوشته‌اند: امید، چشم معرفت را کور می‌کند.

اخلاقی که بر عقل بنا میشود

انسان نبایستی از طریق عقلانی، ایجاد نقوائی در خود بکند. عقل در بستگی

قابل اطمینان نیست. طبیعت عقل، به گسستن و آزادی و رهائی، کشیده میشود.

خطر علم کلام را از عین القضاات بپرسید. اینست که بهترین دفاعها

واستدلالات و استنتاجات عقلی بر شدت بستگی و دوام آن نمی افزاید. اما همیشه کسانی که با عقل، عقاید را پشتیبانی میکردند، در باطن خطر کلی او احساسی آنان بوده اند. همیشه متفکر برای اخلاق و عقیده زنگ خطر بوده است؛ عقیده، ترسی عمیق و جوهری نسبت به عقل دارد و انطباق و موافقت با عقل هیچگاه بقاء بستگی پیروان را تضمین نمیکند. فلسفه ای که از پیروانش ایمان

می طلبد، ناآگاهانه عقل را طرد میکند. *آمنه و نالغنا بهی و انلیجیه*
ادبیات ایران نقش دلت و خنده اوران را در جرات به صداقت گشای نکرده.
تسا صدایه

با این تفکر و بحران روح آوری برخ اسود اشاره میکند، ولی این اندیشه

لمنه، ع صینلا ه امل، بیدیا

متفکر را از افکارش میتوان شناخت، تفکر، در بحران روح پدید می آید.

از اینرو افکار هر متفکری، با همه آرامش ظاهری، ناراحت کننده، عذاب دهنده،

تلخ کننده مذاق، بهم ریزنده افکار، آشوب سازنده ذهن، پدید آورنده بحرانهای

روان، ایجاد کننده اغتشاش و پریشانی احساسات و عواطف می باشد. *بیدیا*

کسیکه مایلیم با طبع و خوش آیند و بر طبق ذوق و سلیقه شوندگان و خوانندگان

صحبت میکند و در فکر جاب مشغول است، هنوز با تفکر سروکاری ندارد. *بیدیا*

از کجا باید شروع کرد *بیدیا*

متفکری که هنوز در اجتماع (ویا بین گروهی) اعتباری پیدا نکرده،

بایستی سخن را از مسائلی شروع کند که مستقیماً با خرافات احساس و بسیار

سخت آن اجتماع کاری نداشته باشد. او محکوم بآنست که همیشه از کنار مسائل

اساسی بگذرد، و قتیکه اعتبار پیدا کرد آنوقت اگر بخواهد بآن مسائل

به پردازد، فقط دورادور به دور آن مسائل چرخ بزند، اما همیشه از آنان

فاصله بگیرد. *بیدیا*

از این بعد، اعتبار اجتماعی او، مانع آن میشود که بآن مسائل

زیاد نزدیک شود. هر اعتبار اجتماعی، موانعی در جستجو یا بیان فراهم می آورد.
مکروه و بی نام . تسبیح و زنجیر و بینه و بقاله و سایر اشیاء را
 برای آنکه درخت تنومند خرافه‌ای را در اجتماع از جا کند، نبایستی با
 اهره و تبر شروع کند، سرسختی و ایستادگی این روئیدنی روان با هر کوششی
 در بریدن و ریشه کن کردن آن، افزوده میشود .

مدتها بایستی گرم شد و با حوصله و استقامت ، ریشه‌های آن درخت را
 نهان از نظر ، خورد و پوسانید و پوک کرد .
 بگذارید روزی مردی بنام بت شکن ، دستی بآن بزند و آنرا بزمین بیندازد .
 هر چند زور بازوی او در تاریخ فکر ، حک خواهد شد ولی گرمهای بی نامی که
 آن درخت را ریشه کن کرده اند واقعیت مطلب را در قفس سینه نگاه خواهند
 داشت . اما کرم شدن ، احتیاج به خو کردن به تاریکی و فعالیت بی نام در نهان
 دارد ، کرم ، عمق و قدرت درخت را میشناسد ، مثل آنکه این را در احوال زنده
 کسیکه میخواهد مرد تاریخی بشود ، تبر بدوش میگیرد و درخت را از
 بالا قطع میکند .
 کسیکه میخواهد متفکر باشد ، بایستی در حفره‌های پیچیده و تاریک و دراز ،
 جزء جزء ، ریشه بر ریشه را بزند و قطع کند . کرمها ، مکروه و بی نامند و تاریکی
 را میتوانند تحمل کنند اما همیشه در عمق زندگی میکنند و هر درختی میداند که
 ریشه کن او کیست .

صرفه جوئی و اسراف

استعداد و نبوغ با هم تفاوت دارند . مرد با استعداد ، در صرفه جوئی

قوایش : قدرت پیدا میکند . در اسراف قوایش رشد میکند . هر فکر نابغه‌ای ، حاکی از اسراف عواطف و نیروهای روانیست . هر فکر صاحب استعدادی ، باقتصاد و صرفه جوئی قوای روانی کشیده میشود .

پیش‌بینی‌های کوتاه

متفکر در آغاز جمله‌ای که شروع میکند ، میدانند چه میخواهد : ولی هنوز کلمه‌ای از آن ننوشته ، تغییر جهت میدهد و بفکری دیگر میرسد : حدس گذشته را رها میکند و حدسی تازه در او هویدا میشود . کلمه بکلمه ، این تغییر پرشی ، در مفاهیم ادامه می‌یابد . وقتی پایان آن جمله رسیده می‌بیند چیزی گفته است که پیش‌بینی نکرده بوده است .

آن پیش‌بینی سرآغاز ، در کلمه دوم جا برای پیش‌بینی تازه‌ای باز میکند و هنوز کلمه‌ای از آنرا ننگاشته که مجدداً پیش‌بینی تازه‌تری کلمه بعدی را معین می‌سازد . تفکر زنده با حدسی آغاز میکند ولی آن حدس هیچگاه پایان نمیرسد و با حدس تازه‌ای بریده میشود ، و این تولد حدسی در شکم حدس پیشین ، سبب میشود که هیچ فکری در آخر ، شباهت به چیزی ندارد که در آغاز خواسته بوده است .

فرق پیامبر و متفکر اینست که پیامبر تا پایان دنیا پیشاپیش میدانند و متفکر تا پایان يك جمله خود را نمیتواند حدس بزند .

برای متفکر ، هر چیزی که پیش می‌آید ، غیر مترقبه و شگفت انگیز است . همیشه نفی فکر پیشین او را میکند . برای پیامبر هر چه تا پایان تاریخ پیش آید ، چیزی جز تأیید آنچه که در اول میدانسته است نیست .

شادی این يك در آنست که هر واقعه‌ای تأیید دانائی او را میکند، شادی آن يك در آنست که هر چیزی نفی دانائی او را میکند .

معرفت راههای گوناگون دارد. آیاشما از کدام این دانائیهات لذت میبرید؟ آرزوی برخورداري از هر يك از این لذتها : خط سیر معرفت ما را معلوم خواهد ساخت .

نفرت از عمق

سطحی که تفکر در جامعه بدان روی می آورد ، زیاد است : خطر تفکر اینست که در سطح گسترده‌ای پراکنده میشود و از هم پاره و پخش میگردد .

در تنهایی ، سطحی که تفکر بدان روی میکند ، بسیار ناچیز است . اینست که یا از تنهایی میگریزد ، یا مجبور میشود برای جبران آن سطح وسیع ، به عمق فرو رود . نفرت از تنهایی در اینست که ما سطحی مختصر در دسترس داریم و نفوذ در عمق ، فرورفتن در تاریکی است که با توس سروکار دارد :

انسان از اینجا بیعد باید کورمالی کند و با عصا زدن و حدس و آزمایش و اشتباه و تصحیح و گستاخی و خطر جوئی پیش برود .

عمق جوئی ، همیشه ماجراجوئی فکر است . عدم تمایل به تفکر ، از قدم گذاردن بتاریکی ، و خود را در شناخته‌ها و ابهامات و گمانها بخطر انداختن ،

ناشی میشود . سطوح ، همیشه روشن و دوست داشتنی و راحت و با اطمینانست . نفرت

از تنهایی ، نفرت خارق العاده از کمی سطح ، از ناپیدائی عمق : از تهلکه ناشناخته‌هاست . تفکر ، ماجراجوئی جستن در تنهایی است .

خرافات ناشناخته

میگویند یافتن افکار نوین بسیار مشکل است. یک ذره جرأت برای قیام علیه خرافات اجتماع و خود، و اندکی عقل، برای کشف بزرگترین و نوین ترین افکار کفایت میکند. افکار نوین همه در پشت خرافات، ملامبال ریخته. افکار نوین، کشف خرافاتیست که هنوز کسی جرأت شناختن آنرا ندارد، و هنوز بنام خرافات خوانده نمیشود، شاید اکنون بنام حقیقت پرستیده میشود. آنکه گامی وراء این خرافات بگذارد کیست؟

عقیم ساختن تفکر با تقویت حافظه

آنکه حافظه بسیار قوی دارد بایستی توجه بیشتر به روش تفکر بکند تا حافظه او را بکل عقیم نسازد. حافظه بسیار قوی - خطر تفکر است. در هر چه که میخواهد بیندیشد، افکار دیگران جلوتر حاضرند و جای برای رشد و نمو فکر تازه باز نمیکند، بیشتر از او، همه چیز را بهتر اندیشیده اند. اگر ما احتیاج به محقق داریم، نقطه ثقل آموزش و پرورش را نبایستی بر حافظه بگذاریم.

بگرد ما گروههای بسیار جمع آمده اند آنها گاهی بسخره بما میخندند و گاهی با بغض بما مینگرند گاهی به ربا ستایش میکنند و گاه دیگر با کینه نکوهش، این معنی زندگانی اجتماعی ما و فرق ما با حیوانات است. (اورا صدا یزیم)